

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحث ما در جلسه گذشته در رابطه با عصمت انبیاء بود، که عرض کردیم در سه حوزه، سه موضع انبیای عظام (ع) معصومند و آیات و روایات بر این گواهی می‌دهند. مثلاً در سوره اسراء می‌فرماید: «وَأُولَا أَنْ تَبْتُنَاكَ لَقَدْ كُنْتَ تَرْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا»؛ اگر ما تو را تثبیت نکرده بودیم، نزدیک بود که اندکی به این کافران متمایل شوی. معنای «تثبیت کردن» این است که به تو عصمت دادیم. یعنی ما مانع می‌شویم و این معنای عصمت است. آیات دیگری نیز هست که دلیل بر عصمت انبیا (ع) است.

اگر قرار شد که انسان معصوم باشد و به خاطر اینکه از ناحیه خدا معصوم است، خطایی نکند، هنری نیست. ما هم اگر معصوم خلق می‌شدیم گناهی نمی‌کردیم. با این بحثی که ما کردیم گفتیم در حوزه چهارم، انبیا، عصمت ندارند و دلیلی هم بر معصومیت آنان وجود ندارد، ترک اولی‌ها و لغزش‌ها در اینجاست و این ترک اولی‌ها و لغزش‌ها برای ما هم مجازات دارد که به برخی از آنها اشاره شد. به عنوان نمونه انسان مؤمن معمولی اگر در خانه نماز بخواند در حالیکه مسجد در نزدیکی اوست، نماز این شخص کامل نیست، تبعاتی دارد زیرا ترک اولی است.

آیا انسان می‌تواند به درجه معصومین برسد؟ آیا می‌تواند مانند معصومین به درجه‌ای برسد که تا پایان عمرش گناهی مرتکب نشود؟ قرآن به دو نمونه اشاره کرده است. خیلی‌ها فکر می‌کنند وقتی می‌گوییم «معصوم»، این به آن معناست که دیگران نمی‌توانند معصوم باشند. اصلاً اینطور نیست. آیا ما به انجام گناه مجبوریم؟! اگر واقعاً بپذیریم که اجباری به گناه کردن نیست، معنایش این است که می‌توانیم هیچ گناهی نکنیم؛ یعنی می‌توانیم معصوم باشیم. آیا ما نمونه‌ای در این زمینه داریم؟ نمونه‌های قریب به عصمت داریم، مانند سلمان فارسی. اما آیا نمونه‌ای که اصلاً گناه نکند، لغزشی نداشته باشد، معصوم خالص باشد، می‌توانیم نشان دهیم؟ در دو مورد از قرآن در سوره «یس» و «قصص». در سوره قصص به «مؤمن آل فرعون» اشاره می‌کند که این مرد یک سوره قرآن به نامش است و خداوند او را ستایش نموده است. ستایش‌های عالی و بلند، به خاطر ایمانش. در سوره قصص می‌فرماید: «وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى...»؛ مردی از گوشه شهر در حالیکه می‌دوید، آمد به نزد موسی. «...قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لَيَقْتُلُوكَ...»^۳؛ گفت ای موسی بزرگان و درباریان تشکیل جلسه داده‌اند و حکم اعدام تو هم صادر شده است. «...فَاخْرُجْ...»^۴؛ از شهر بیرون برو. «...إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ»^۵؛ من خیر تو را می‌خواهم. این آیه در مورد مؤمن آل فرعون است که «حزقیل» نام دارد. پسر عموی فرعون بود و خداوند در این آیات سوره غافر یا مؤمن (جزء ۲۴) او را ستایش کرده و نصایحش را در قرآن ذکر نموده است. خداوند نصایح چند نفر را ذکر کرده، یکی نصایح لقمان است که حکمت‌های اخلاقی است ولی نصایح حزقیل حکمت‌های اعتقادی می‌باشد. باز در سوره «یس» می‌فرماید: «وَجَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى...»^۶؛ از گوشه شهر مردی آمد که می‌شتافت. «...قَالَ يَا قَوْمِ أَتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ»^۷؛ گفت ای مردم از پیغمبران پیروی کنید. آن چه آیه‌ای بود؟ آیه ۲۰. این یکی هم آیه ۲۰ است. آن مؤمن آل فرعون و صدیق امت موسی (ع) بود. این صدیق امت عیسی (ع) می‌باشد. آن «حزقیل» بود و این «حبیب نجار». وقتی فرستادگان حضرت عیسی (ع) وارد شهر انطاکیه شدند (براساس روایت مشهور)^۸ با حبیب نجار برخورد کردند که چندین گوسفند داشت و مشغول چرانیدن گوسفندان بود و از آنها معجزه

۱- اسراء آیه ۷۴

۲- قصص آیه ۲۰

۳- همان

۴- همان

۵- همان

۶- یس آیه ۲۰

۷- همان

۸- تفسیر مجمع البیان، ج ۸، ص ۴۲۰

خواست، پسرش که مرضی لاعلاج داشت، شفا دادند و او ایمان آورد. سپس به سختی از آیین حضرت عیسی دفاع کرد. سیاق آیات نشان می‌دهند که وی را کشتند؛ یعنی در این آیات دلایلی وجود دارد که نشان می‌دهد او را کشتند، اما قرآن به این موضوع تصریح نکرده است. کما اینکه سیاق آیات نشان می‌دهد که مؤمن آل فرعون را نیز کشتند، روایت هم داریم که او را کشتند اما آیات قرآن صریحاً چیزی در این زمینه نمی‌گوید. به هر حال از اینها بگذریم. این دو مرد نه پیغمبر بودند، نه وصی پیغمبر. روایت می‌فرماید که هر دو جزء صدیقین هستند، یعنی در تمام عمرشان به اندازه یک چشم برهم زدن به خداوند کفر نورزیدند. حال چه کفر عملی که گناه کردن باشد (چون همانطور که می‌دانید گناه کردن کفر عملی به خداوند است، دلیلش هم این است که ساحران (هاروت و ماروت) به مردم می‌گویند که: «... نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُر...»؛ ما آزمایش خداییم با گناه کردن و سحر کردن کافر نشوید. این دو مرد یک لحظه هم به خدا کفر نورزیدند، معنای این چیست؟ عصمت. یعنی انسانی که در عمرش یک لحظه هم گناه نکند. پس ثابت شد انسان می‌تواند پیغمبر نباشد، وصی پیغمبر هم نباشد، اما در تمام عمرش هم گناه نکند. ذیل آیه ۲۰ از سوره یاسین، بحث روایتی تفسیر المیزان^۲ مراجعه کنید. در آنجا علامه طباطبایی (ره) چندین روایت از منابع شیعه و سنی آورده‌اند. در این روایات آمده است که پیغمبر اسلام فرمودند که^۳: صدیقین سه نفرند، دو نفر از اولین هستند و یک نفر از آخرین است. اما دو نفر از اولین یکی حبیب نجار و دیگری حزقیل است و نفر سوم **علی ابن ابی طالب (ع)** که از آن دو افضل است. جالب است بدانید در برخی قصه‌های قرآنی آمده است که حزقیل از وزیرای فرعون بود! و تظاهر به شرک می‌نمود، ولی هرگز در دلش لحظه‌ای به خدای عظیم شک نکرد. پس اینکه بعضی‌ها می‌گویند ما معصوم نیستیم، پس لاجرم باید گناه بکنیم! اصلاً اینطور نیست. انسان می‌تواند به جایی برسد که هیچ گناهی نکند. البته این کار زحمت فراوان دارد و لوازم زیادی می‌خواهد، معرفت می‌خواهد، گناه‌شناسی باید باشد، برخی اعمال گناه‌آلود است که ما نمی‌دانیم. چون نمی‌دانیم گناه است، مرتکب می‌شویم. باید انسان معرفت پیدا کند.

با توجه به روایت از معصوم که هر مصیبتی که به انسان وارد می‌شود به خاطر گناه است، اگر این مصیبت از گروه خاصی باشد، واکنش ما در قبال آن فرد یا گروه چیست؟ توجه کنید، معنای این حرف این نیست که اگر کسی آمد و به ما سیلی زد بگوییم: بله، تو مأمور خدا بودی! من یک گناهی انجام داده بودم، تو هم مأمور شدی بیایی و به من سیلی بزنی، حالا دستت درد نکند، از شما تشکر هم می‌کنم و چیزی هم به عنوان هدیه به او بدهیم. اگر این طوری باشد که این دید خیلی بدی است. اگر شخصی ظلم کرد و گرفتار ظالمی شد، معنایش این نیست که آن ظالم مجبور شده ظلم کند تا این شخص گناهش پاک شود. این معنا غلط است. او قصد داشته ظلم کند و دنبال مظلومی هم می‌گشته است، خدا هم دیده این شخص مستحق ظلم این ظالم است، خلافاً مرتکب شده که باید گرفتار ظالم شود، در نتیجه این دو نفر را با هم روبرو کرده است. مثال: شخصی می‌خواهد ماشینی را بفروشد، یک نفر دیگر هم می‌خواهد ماشینی را بخرد، دلال چه می‌کند؟ این دو نفر را روبروی هم قرار می‌دهد. کدام یک مجبورند؟ آنکه می‌خواهد بخرد یا آنکه می‌خواهد بفروشد؟ قرآن هم همین را می‌فرماید. «وَكَذَلِكَ نُؤَلِّی بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا...»؛ ما ظالمین را با هم روبرو می‌کنیم. این آقا به گوش مظلومی سیلی زده بود، حالا باید یک سیلی می‌خورد. فرد دیگری هم دنبال کسی می‌گشت که به او سیلی بزند. کسی هم مجبورش نکرده بود، خودش می‌خواست از خبث باطن ظلم کند. ما به دل آنکه مستحق سیلی بود انداختیم که مستقیم در مسیر کسی برود که می‌خواست سیلی بزند. به این روبرو کردن ظالم و مظلوم می‌گویند. یا روبرو کردن ظالم با ظالم، مسلط کردن ظالم بر ظالم. پس اولاً از گناه آن ظالم هیچ چیز کم نمی‌شود، این نیست که بگوییم چون مأمور خداست، پس این

۱- بقره آیه ۱۰۲

۲- ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص ۱۱۹ تا ۱۲۳

۳- تفسیر مجمع البیان، ج ۸، ص ۴۲۱

۴- انعام آیه ۱۲۹

ظلم کردن مشکلی ندارد. در سوره اسراء بحثی در بین بزرگان تفسیر شده است که خداوند در مورد بنی اسرائیل می‌فرماید که: ما بر بنی اسرائیل یک بندگان قدرتمندی را مسلط کردیم، «... بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ...»^۱؛ «... فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ...»^۲؛ بیایند شما را قتل عام کنند، خانه‌های شما را بگردند، هر چه آدم پیدا کردند بکشند. بعضی از مفسران فکر کرده‌اند اینکه گفته است «بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا» معنا این است که خداوند یک پیغمبر را مأمور کرد که لشکرت را بردار و برو بنی اسرائیل را گوشمالی بده و برگرد! علامه به شدت این نظریه سست را تخطئه کردند^۳ و گفته‌اند این طور چیزی وجود ندارد. بعد گفته‌اند تعبیر شایعی است در قرآن کریم که مخلوقات را از جهت اینکه مخلوق خداوند هستند «عباد» خطاب می‌نماید، حالا چه مخلوق گناهکار باشد و چه مخلوق ثوابکار. بالاخره به عنوان مثال «بوش» را هم خدا آفریده است، از این جهت که مخلوق خداست، عبد خداست. از جهت تکوین عبد خداست، ممکن است از نظر تشریح عبودیت نکند. «إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَنِ عَبْدًا»^۴؛ هر آنچه در آسمانها و زمین است عبد خداست. پس این آیه مشکلی از این جهت ندارد. منظور در این آیه عبد تشریحی نیست بلکه منظور، عبد تکوینی می‌باشد. یعنی در عالم خلقت همه چیز عبد خداست. در و دیوار هم عبد خداست.

«... وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...»^۵. حشرات هم جند خداوند هستند. خدا به پشه دستور می‌دهد که نمرود را ادب کرده و سر جایش بنشانند. آیا می‌توانیم بگوییم که بخت‌النصر که اکثر مفسرین گفته‌اند در این آیه منظور اوست، و او بود که به سرزمین‌های بنی اسرائیل حمله کرده و بیت‌المقدس را ویران نمود، بناهای مقدس را خراب و بسیاری مردم را قتل عام کرد، می‌توانیم بگوییم که گناهِش معفو است به خاطر اینکه او مأمور خدا برای انجام این کارها بوده است؟! نه. اینگونه نیست. در عین حال که او مجبور به این کار نیست، در عین حال هم مجازات دارد. سرّ این کار چیست؟ اگر ظالمی بر سر ما مسلط شد، آیا ما وظیفه داریم کوتاه بیاییم و بگوییم: چون مجازات گناه من است، پس کوتاه می‌آیم؟ نه اتفاقاً واجب است که در مقابل ظلم دفاع کنیم. چرا؟ چون ستیزه با ظلم ثواب دارد. در مقابل ظالم ایستادگی کردن، در پیشگاه خداوند پاداش دارد. ممکن است همین ایستادگی شما در مقابل ظالم، کفاره آن گناهی شود که باعث تسلط این ظالم شده و تسلطش برداشته شود. این ایستادگی باید اثر کند. نباید انسان بایستد تا سیلی بخورد و بعد بگوید: تو مأمور خدایی، این طرف را سیلی زدی، بیا این طرف هم بزن!! بعد هم دستش را ببوسیم که دست شما قدسی است و خدا فرستاده است. هرگز اسلام نمی‌خواهد که دید ما را اینگونه قرار دهد. نه چاله افراط و نه گودال تفریط، بلکه حد وسط. معنایش این نیست که در مقابل ظلم سکوت نماییم. شرایط اسلام طوری شده است که باید امام حسین (ع) قربانی شود، پیغمبر اسلام در خواب به امام حسین (ع) می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا»^۶؛ خداوند می‌خواهد تو را کشته ببیند. آیا این از گناه شمر کم می‌کند؟ خوب دقت کنید چرا که در اینجا فهم و تشخیص راه حق، خیلی دقیق و باریک می‌شود که اگر لحظه‌ای اشتباه برویم در چاله خواهیم افتاد. همان مثالی که عرض کردم در ذهنتان باشد. آقای در زمان طاغوت در شهربانی یک سیلی به گوش بی‌گناهی زده بود، بعد هم زمانی که بیرون آمد تا به خانه برود انگار کسی گفت از این طرف برو، راه را تغییر داده بود و یک سیلی خورد و برگشت به خانه! چه کسی به او سیلی زد؟ یکی از دوستان صمیمی او! می‌خواست به گوش حمالی که اشتباه کرده بود بزند، محکم توی گوش او خواباند! بعد هم عذرخواهی کرد. او گفته بود: نه، من این طرف کاری نداشتم، اینکه آدمم این طرف، چون خداوند می‌خواست به من بفهماند که سیلی‌ای که زدم ناحق بوده است. خداوند اینگونه با هم روبرو کرده و اسباب و علل را فراهم می‌نماید. البته همانطور که قبلاً ذکر شد، یک سری از مسائل وجود دارند

۱- اسراء آیه ۵

۲- همان

۳- ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۵۰

۴- مریم آیه ۹۳

۵- فتح آیات ۴ و ۷

۶- لهوف، ص ۲۷

که به اختیار انسان و بنا به تکلیف دچار آن می‌شویم، این مسائل از مقوله گناه نمی‌باشد. اگر انسان به خاطر امر به معروف، نهی از منکر، بندگی خدا دچار مشکل شد، پاداش دارد، چرا که مصیبت اختیاری است. کسی که در راه خدا شهید می‌شود، معلول می‌شود، مشکل پیدا می‌کند، مثلاً به خاطر ترک دوستی با کفار دچار محاصره اقتصادی می‌شود، اینها از آن سنخ و به خاطر گناه نیست و حساب متفاوت دارد.

بحث بعدی معنای کلمه «اعجاز» است. اعجاز در لغت به معنی عاجز کردن، ناتوان کردن و در اصطلاح اینکه شخصی که مدعی نبوت است کاری بکند که دیگران از انجام آن ناتوان باشند. البته این تعریف با همه ایرادهایی که گرفته‌اند و نکته‌سنجی‌هایی که کرده‌اند کاملترین تعاریف است، که باید در کنار این اعجاز، ادعای نبوت باشد. اگر ادعای نبوت نباشد به آن اعجاز گفته نمی‌شود و به آن «کرامت» گفته می‌شود. مثلاً اگر از امام صادق (ع) است، می‌شود کرامت. البته شرایط دیگری هم گذاشته‌اند که مثلاً کار خارق عادت، باید مطابق درخواست باشد و نه عکسش. ممکن است کسی کار خارق عادت انجام دهد ولی عکس خواسته و درخواست طرف باشد. مثلاً در تاریخ آمده است که به «مسيلمه کذاب» گفتند که پیغمبر، کوران را شفا می‌داد، حال این فرد چشمش کم سو است و شبها قادر به دیدن نیست، شما دستی بر چشم او بکش تا بینا شود. دست کشید، بنده خدا کاملاً کور شد!! یا به او گفتند، پیغمبر اسلام آب دهانش را در چاه خشکیده‌ای انداخت و چاه پر از آب شد، حال این چاه ما کم آب است، شما آب دهانی بینداز تا پر از آب شود. آب دهانش را انداخت و آب چاه کاملاً خشک شد!! این کار هم یک کار خارق عادت است، منتها برعکس و نقیض مقصود است. به این مورد معجزه گفته نمی‌شود. مثلاً بگویند من اگر نتوانستم این چاه را پر از آب کنم، حداقل توانستم خشکش کنم و این معجزه است! اعجاز برای انبیاء لازم است، به طوریکه اگر مردم درخواست معجزه کردند، بر پیغمبران و مدعیان نبوت واجب است که برای مردم معجزه بیاورند. خداوند هم این سنت را قرار داده است که پیغمبران به اندازه ضرورت، معجزه بیاورند. همه انبیاء هم به نوعی معجزه داشته‌اند، زیرا همه مردم که فیلسوف نیستند تا از راه ارائه ادله علمی و فقهی آنان را هدایت نمود. مردم در جواب می‌گویند: ما این چیزها را نمی‌فهمیم، شما یک آدم کور را شفا بده، برای ما کافیست! مثلاً استدلال کنند که شما بیا نگاه کن ببین این جمله قرآنی نسبت به سایر جملات چه امتیازاتی دارد، اعجاز بیانی و علمی دارد. اصلاً او نمی‌تواند اینها را بفهمد. اکثر مردم فقط باید به آنان گفت که امام زمان (عج) دستی بر سر بیمار لاعلاجی کشیدند و شفا پیدا کرد، این طور مسائل را می‌خواهند. این برای همه مردم قابل فهم است. اصطلاحاً به این نوع قیاس روشن، «بینه» می‌گویند. بینه یعنی روشن. چرا بینه می‌گویند؟ زمانی قیاس و استدلال بسیار پیچیده است مانند برهان «اسدّ اخصر» از فارابی که حتی پس از دهها بار خواندن باز انسان فراموش می‌کند و به سختی قابل فهم است. اما این نوع قیاس بسیار روشن است. شخص بدون آنکه حواسش باشد، قیاس می‌کند. قیاس منطقی (و نه فقهی). می‌گوید: این کار خارق عادت بود و از انسان عادی بر نمی‌آید و چون این شخص این کار را انجام داد، پس معلوم می‌شود از سوی خداست، پس من به او ایمان می‌آورم؛ یعنی بدون اینکه خود شخص متوجه باشد، اینگونه استدلالی در ذهن خود به کار می‌برد. از کودک ممیز تا انسان دانشمند، معجزه را به راحتی می‌فهمند. بنابراین خداوند، از باب فضل و برای اینکه مردم در پذیرش انبیاء دچار تکلف نشوند، به انبیاء، معجزه عطا کرده است. البته معجزه کردن توسط انبیاء حد و حساب و شرایط خاصی دارد که در جای خود مطرح خواهد شد. برای اندیشمندان محتوای دعوت نیز می‌تواند دلیل باشد و اینگونه هم هست؛ به طوریکه بسیاری از اندیشمندان به خاطر معجزه پیغمبر، اسلام نیاوردند. به عنوان مثال آقای تولستوی، نویسنده بزرگ روسی می‌گوید: اسلام دینی بزرگ است و من تردیدی ندارم روزی این دین با این محتوای غنی، همه جهان را خواهد گرفت و همه جهان به این دین خواهند گروید. خود این شخص هم مسیحی می‌باشد. توجه کنید که این شخص از روی عقل و با توجه به محتوای دعوت، فهمیده است که این دین حق است. یا مثلاً آقای کینیاژ دال‌گورکی، بنیانگذار بابیت در ایران که میرزا علی محمد باب را تحریک کرد و گفت: تو باب امام زمانی و او را در حالت مستی از بنگ و حشیش گول زد، به طوریکه خود او هم فکر کرد که واقعاً باب امام زمان است. این آقای دال‌گورکی، خود وقتی به روسیه می‌رود، به سران دولت تزاری می‌گوید: به اعتقاد من تنها

دینی که می‌تواند بشریت را به سعادت برساند، دین اسلام است. در لباس طلبه وارد ایران شده و درس خوانده بود و به سطوح بالای علوم حوزوی هم دست یافته بود، ولی جاسوس روسیه بود. قصدش هم تفرقه افکنی بین مسلمین بود و اینکه در مذهب شیعه اختلاف بیندازد. و متأسفانه این کار را علی‌رغم علمی که به حقیقت اسلام داشت، انجام داد و تخم فتنه را پاشید. پس انسانهایی که به بطن محتوای دعوت رسیده‌اند، آنها می‌توانند بفهمند که این دین درست است. اما خداوند از باب لطف خود بیّنات گذاشته است؛ یعنی دلایلی که لازم نیست انسان خیلی با عقلش ریاضت بکشد مانند تولستوی، شکسپیر و... امثال این انسانها که در مقابل اسلام سر فرود آوردند و حتی بعضی از آنها اظهار می‌کنند که امیدواریم روزی قوانین این دین جهانی شود. به هر حال همه مردم که نمی‌توانند مانند اهل دانش باشند، لاجرم خیلی از مردم نیازمند دیدن یک معجزه هستند تا به راحتی ایمان بیاورند. اگر حق همه مردم این است که معجزه ببینند، پس سهم ما کجاست؟ مگر ما جزء مردم نیستیم؟! معجزه‌ای که ما باید ببینیم و پیغمبر ندیده را بپذیریم، چیست؟ اجازه دهید این نکته را ذکر نمایم که از یک جهت قدر و منزلت شما و به طور کلی آنها که در این عصر ایمان دارند، خیلی بالاست. چندین روایت در این زمینه داریم مثلاً پیغمبر گرامی روزی قبل از اذان جلوی در مسجدشان را آب می‌پاشیدند تا برای ورود مردم آماده شود و با خود تکرار می‌کردند: «أینِ اِخوانی؟»؛ «کجا هستند برادران من؟» (البته کلمه «آخ» یا «آخوه» یا «اخوان» در زبان عرب از باب تغلیب با لفظ مذکر، ولی برای زن و مرد استعمال می‌شود). اصحاب آمدند و گفتند: یا رسول الله! ما را می‌گویی، ما آمدیم. حضرت فرمودند: شما را نمی‌گویم. گفتند: پس چه کسانی را می‌گویید؟ فرمودند: کسانی که در آینده می‌آیند، من را ندیده‌اند، سخن من را نشنیده‌اند، اما در آینده به من ایمان می‌آورند. منظور من آنها هستند. یا در روایت دیگری که شیعه و سنی آن را نقل نموده‌اند، آمده است که رسول گرامی فرمودند: «مَنْ أَعْجَبُ اِیماناً؟»؛ «اگر گفتید ایمان چه کسی از همه شگفت‌آور است؟ گفتند: یا رسول الله! ایمان فرشتگان. حضرت فرمودند: فرشتگان که با خدا سخن می‌گویند و ایمان آوردن آنها عجیب نیست. گفتند: ایمان انبیاء. فرمودند: انبیاء که وحی بر آنها نازل می‌شود. گفتند: ایمان ما. حضرت پاسخ دادند: «أنا بَینَ اَظْهَرِکُمْ»؛ «من که جلوی شما هستم و دارید مرا می‌بینید. این هنر نیست. در پاسخ سؤال درماندند و گفتند: نمی‌دانیم. پیامبر (ص) فرمودند: آن کسانی که بعد از من می‌آیند، من را ندیده‌اند، دعوت و صدای من را نشنیده‌اند و فقط سخنان ما به عنوان پیام به آنها رسیده است. آنها ایمانشان عجیب است.

شخصی نزد من آمد و گفت: من خیلی از خودم ناامیدم. گفتم: چرا؟ گفت: ما حتی خواب یک معصوم را هم ندیده‌ایم! گفتم: شما خیلی آدم خوبی هستید. گفت: چطور؟ گفتم: بعضی‌ها خود پیغمبر و امام زمانشان را دیدند و کفر ورزیدند! تو حتی خواب معصوم را ندیده‌ای و بر روی ایمانت ایستاده‌ای و این خیلی ارزشمند است. قدر خود را بدان. این بنده خدا دچار بهت شد. چون بعضی که خواب خوب می‌بینند انسانهای نیازمندی هستند، به طوریکه اگر چنین خوابهایی نبینند، ایمانشان را از دست می‌دهند. خدا برخی را با خواب حفظ می‌کند. در مورد بعضی، حتی دیدن خود امام هم افاقه نمی‌کند. و اما سهم ما «قرآن کریم» است. خداوند این قرآن را برای ما گذاشته است. برخی معجزات، زمانی بوده و زمانی دیگر نبوده است. مثلاً عصای موسی دیگر وجود ندارد که ما آن را مشاهده نماییم. اگر هم هست، وجود خارجی برای ما ندارد. در این زمان، رود نیلی جلوی ما شکافته نشده است، شق القمر (اگر چه امروزه شق القمر از نظر دانشمندان یک امر قطعی است، به طوریکه اخیراً برخی سایتهای علمی مثلاً یکی از محققان مصری با استناد بر گفته‌های محققان سازمان فضایی ناسا گزارش کرد که دانشمندان اذعان کرده‌اند که ماه، یکبار دو نیمه شده است، قرآن هم ذکر کرده است) با وجود همه این مستندات چیزی که فعلاً جلوی چشم باشد و بتوانیم مستقیم ببینیم جز قرآن، وجود ندارد. فقط یک معجزه هست و آن قرآن است که این قرآن در مقابل ماست و معجزه جاودانی پیغمبر اسلام می‌باشد.

۱- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۳

۲- مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۳۰۰ «أی اِیمانَ اَعْجَبَ قالوا اِیمانَ الملائکة...»

حال چگونه می‌توانیم معجزه بودن قرآن را درک کنیم؟ اکنون در مورد این راهها بحث خواهیم کرد. چند راه وجود دارد که معجزه بودن قرآن را احساس نماییم. چون بعضی گمان کرده‌اند اعجاز قرآن فقط در شیوه بیان است و بس. بسیار نظریه سبکی است و من به این نظریه معترضم. این ناشی از یک نوع کم‌همتی در مورد قرآن است. قرآن در همه ابعاد معجزه است. یعنی قرآن متعرض هر مطلبی که شده است با حالت اعجاز وارد شده است. اگر متعرض ذکر تاریخ شده است، در بیان تاریخ معجزه است. اگر وارد حیطه دانش و دادن کلیدهای دانش به دست بشر شده است، در این زمینه هم معجزه کرده است. تمام این مسائل هم قابل اثبات و دارای مدرک زنده است. در فرهنگ‌سازی، قرآن اعجاز است. در سبک بیان، قرآن، معجزه است، در علوم روز، معجزه است که به برخی اشاره خواهیم کرد. تشخیص این اعجاز چند راه کلی دارد:

۱- شخص خود توان علمی داشته باشد. به عنوان مثال علوم فصاحت و بلاغت را به خوبی بداند. وقتی که کلمات قرآنی خوانده می‌شود صنایع ادبی آن را یاد داشته باشد تا بفهمد که چه صنعتی به کار رفته است، درست مانند بنایی که وقتی نگاه به ساختمانی می‌کند، می‌تواند عیب و حُسن آن را بگوید یا مانند خوشنویسی که با نگاه کردن به یک خط، ریزترین اشکالات آن را متوجه می‌شود. این یک راه است که البته راهی طولانی است که برای همه هم میسر نیست. برای این راه، فرد به عنوان مثال باید روزی ۱۵ ساعت و در مدت ۲۰ سال کار کند تا در این زمینه متخصص شود، آن هم با استعداد خیلی خوب، مانند سید رضی. عالمی گفته بود اگر کسی قسم بخورد که دانشمندتر از سید مرتضی در ادبیات عرب وجود ندارد، نباید کفاره بدهد؛ زیرا دروغ نگفته است. کسانی مانند سید رضی، سید مرتضی و یا حداقل مانند ابن‌ابی‌الحدید که وقتی آن خطبه تفسیر سوره تکوین از امیرالمؤمنین (ع) در نهج البلاغه را تفسیر می‌کند، چنان هیجانی می‌شود که می‌گوید اگر تمام سخن سرایان و بلیغان عالم جمع شوند و در مقابل زیبایی و عظمت این خطبه علی هزار بار سجده کنند حق آن را ادا نکرده‌اند. من که نمی‌فهمم او چه می‌گوید! او کلام را می‌خواند، من هم می‌خوانم ولی من که مانند او به محسّنات و عمق آن پی نمی‌برم. یا اینکه انسان، دانشمند باشد و عظمت قرآن را در زمینه رشته خود ببیند.

۲- اینکه خیلی از مردم می‌گویند ما نه در ادبیات عرب تخصصی داریم، نه فن بیان عربی می‌دانیم، از این مسئله چشم پوشی کنید که ما نه وقت این کار را داریم و نه توان آن را. شاید یکصد هزارم و یا یکصد میلیونیم مردم چنین توانایی داشته باشند. دومین راه نظر کارشناسان است، به طوریکه انسان نظر کارشناسان را ملاک قرار دهد. همانطور که می‌دانید مردم در زندگی معمولاً به کارشناس مراجعه می‌نمایند. به عنوان مثال اگر شما تکه‌ای فلز زرد پیدا کنید و ندانید که طلاست یا برنز، چکار می‌کنید؟ فوراً آن را نزد زرگر برده و از او می‌خواهید که در این زمینه نظر دهد. اگر سه چهار زرگر اجماع کردند و همه گفتند که این تکه فلز، طلاست آیا شما شک می‌کنید؟ قاضی وقتی در مسئله‌ای دچار مشکل می‌شود، فوراً به کارشناس مراجعه می‌کند مثلاً در مسئله زمین، مسائل روانی و سایر مسائل. زمانی که سازمان ملل می‌خواهد در مورد مسئله هسته‌ای ایران نظر دهد، کارشناسانی را به کشور می‌فرستد. این روش عقلایی است، نه شرعی. یعنی عقلای عالم در مسائل مختلف نظر کارشناسان را مبنا قرار می‌دهند. حال اگر یک کارشناس نظر دهد، ممکن است شما بگویید من نود درصد احتمال می‌دهم. اگر ده تا، بیست تا و بیشتر نظر دهند، نمی‌توانید بگویید من احتمال می‌دهم، در اینجا یقین می‌کنید. کارشناسان بسیاری در مورد عظمت قرآن نظر داده‌اند که گروه موافق و مخالف دارد. در اینجا مواردی را ذکر می‌کنیم البته پس از بیان سومین راه. پس دومین راه: اعتماد به نظر خبرگان است، به طوریکه ما انسانهای خبره‌ای داشته باشیم، آنها نظر دهند. شما فکر می‌کنید برای چه حضرت موسی (ع) زمانی که با ساحران روبرو شد، ترسید که شکست بخورد؟ آیا در قدرت خداوند شک داشت؟ نه، او ذره‌ای در عظمت خدا شک نداشت. این همان موسایی است که در زمانیکه روبروی او رود بود و پشت سرش لشکر دشمن به طوریکه همه وحشت کرده بودند، اطرافیان به او گفتند: «... اِنَّنا

لَمُدْرِكُونَ^۱؛ ما را گرفتند، در جواب گفت: «... إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ»^۲؛ خدا با من است و به زودی مرا راهنمایی خواهد کرد. چگونه است که در مقابل چهار تا ساحر اینگونه می‌ترسد؟ می‌داند از چه ترسید؟ ساحران کارشناس بودند، مردم نمی‌توانستند بین معجزه و سحر فرق بگذارند، ولی ساحران این را می‌فهمیدند، اگر آنها انکار می‌کردند و می‌گفتند: خوب شما ساحرتری، استادتری و به معجزه بودن کار موسی اعتراف نمی‌کردند، کار خراب می‌شد. حتی اگر موسی برنده هم می‌شد، وقتی می‌گفتند: سحر تو قوی‌تر بود، باز هم موسی شکست می‌خورد؛ چون ثابت می‌شد، سحر است. موسی نمی‌خواست اینگونه شود. موسی از این وحشت داشت که این ساحران بگویند: عصای تو سحر ما را خورد، تو سحر قویتری به کار بردی. قرآن می‌فرماید: «فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى»^۳؛ موسی واقعاً ترسید. «...»^۴؛ گفتیم، نترس.

این ساحران وجدان داشتند، وقتی که دیدند، به سجده افتادند، خدا هم به خاطر اینکه حق را زیر پا نگذاشتند نور هدایت را بر دل آنها تاباند، تا چه اندازه؟ تا جایی که آدمهایی که به تعبیر روایت، فاسق و فاجر بودند، حاضر شدند برای اسلام جان خود را هم نثار کنند. این تحول روحی در دو تا سه دقیقه رخ داد. اگر کارشناس مخالف، اذعان کرد که واقعاً معجزه است، مثلاً ناپلئون بناپارت سفاک خونریز و ظالم، قرآن را بخواند و بگوید: ای کاش روزی بشریت این مسائل را در زندگی خود پیاده کند، یا استاد انگلیسی زبان مسیحی مذهب در هندوستان بگوید: شما سعی نکنید چیزی مانند قرآن بیاورید چون هرگز نمی‌توانید، قرآن برادر کوچکی به نام نهج البلاغه دارد، اگر می‌توانید قسمت کوچکی مانند نهج البلاغه بیاورید. اگر توانستید مانند نهج البلاغه بیاورید، آنگاه به فکر آوردن مانند قرآن بیفتید، در این صورت مردم عادی هم ایمان می‌آورند.

در قریش شخصی بود به نام «ولیدبن مغیره». به این فرد «ریحانه‌القریش» یا گل قریش می‌گفتند. علتش این بود که این شخص در مبانی ادبیات عرب و سخن‌شناسی بسیار مسلط و تیزهوش بود. ولیدبن مغیره که در آیه ۱۱ تا ۲۶ از سوره مدثر در موردش صحبت شده است، قصه‌ای دارد. این فرد، زبان‌دان عجیبی است، به طوریکه کاملاً بر ظرایف و لطایف زبان عرب مسلط است. قریش در بسیاری موارد نزد او رفته و از تیزهوشی‌اش استفاده می‌نمودند و او نیز نظرات ثاقب دقیقی می‌داد. او را به دارالندوه آوردند. ابوجهل هم در آنجا حضور داشت. به او گفتند که تو نفوذ کلام داری و می‌توانی هم‌اورد خوبی برای محمد(ص) باشی. اکنون محمد(ص) در گوشه‌ای از مسجدالحرام نشسته و مشغول عبادت است، تو به نزد او برو و به نحوی متقاعدش کن تا دست از این دعوت بردارد. ما هم همین‌جا منتظر خبر خوشحالی تو می‌مانیم. ولیدبن مغیره هم قبول کرد. کنار پیغمبر رفت در حالیکه ایشان در حال نماز بودند. نمازشان که تمام شد ولیدبن مغیره رو به ایشان، شروع به نصیحت کرد که: تو جوانی، تو می‌توانی سید قریش باشی، هرچه خواهی به تو می‌دهیم، اگر می‌خواهی زعامت کنی تو را به عنوان امیر خود قرار می‌دهیم و وعده‌های زیادی به پیامبر داد. ایشان هم گوش دادند و زمانی که حرفهایش به پایان رسید، حضرت چیزی در مورد نفی یا اثبات سخنانش نگفتند. فرمودند: ولید، گوش بده. «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ. بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ...»^۵ بدن ولید شروع به لرزیدن کرد. آن قدر این آیات در روحش اثر گذاشت که یکباره عبا را بر سر کشید و به طرف خانه حرکت کرد و به دارالندوه نیز بازنگشت. آنها که در دارالندوه منتظر بودند، هرچه نشستند او نیامد، آمدند و پرس و جو کردند. فهمیدند که به خانه برگشته است. به اباجهل گفتند، ما فکر می‌کنیم که محمد(ص) او را هم مسلمان کرده است. اباجهل به درب خانه ولید رفت. او هم با حالی منقلب دم در آمد. اباجهل گفت: چرا به دارالندوه برنگشتی؟ ولید عذری آورد. اباجهل پرسید: خوب چه دیدی؟ پاسخ داد: کلامی شنیدم مانند درختی که ریشه آن در آب حکمت و بلاغت است. شاخسارش پر از میوه زیبایی و بلاغت و فصاحت است. شیرینی و

۱- شعراء آیه ۶۱

۲- شعراء آیه ۶۲

۳- طه آیه ۶۷

۴- طه آیه ۶۸

۵- ص آیات ۱ و ۲

حلاوت منحصر به فردی دارد. گفت: به نظر تو این حرفها درست است؟ ولید گفت: بله، به نظر من درست است. اباجهل دید در اینجا اگر مسئله اسلام ولیدبن مغیره در بین مردم پخش شود، عده کثیری اسلام می‌آوردند و می‌گویند چون ولید گفته است. از نقطه ضعف وی وارد شد. گفت: ولید می‌دانی اکنون بر سر زبان مردم چه افتاده است؟ مردم می‌گویند: این ولید به صدقات فلانی (یعنی پیامبر) محتاج است بنابراین به طمع مال و اموالش به او ایمان آورده است تا مقداری پول از او بگیرد. ولید تا این سخنان را شنید بسیار عصبانی شد. اباجهل بسیار مکار بود، چند نفر دیگر را نیز که می‌خواستند مسلمان شوند، همین طور فریب داده بود. نمونه‌اش آعشی بود که هرچه به او می‌گفتند پیامبر این عیب را دارد، می‌گفت: نه، این که عیب نیست، حُسن است. این شخص معتاد به شرابخواری بود، ابوجهل به وی گفت: در دین محمد (ص) شراب حرام است. او هم با تعجب گفت: در دین او شراب حرام است؟ ابوجهل گفت: بله، حرام است. پاسخ داد: من معتاد به شرابخواری هستم، می‌دانم که در این کار ضرر است و شراب مفسده‌های زیادی دارد. حال که اینطوری است، من می‌روم و تا سال دیگر سیر شراب می‌خورم و سال دیگر بر می‌گردم و ایمان می‌آورم. بیچاره رفت و تا سال دیگر هم زنده نماند و وسط سال مُرد!

ابوجهل از این کارها زیاد می‌کرد، بنابراین به ولید هم گفت: مردم پشت سرت می‌گویند تو محتاج صدقاتش شده‌ای و به همین علت ایمان آورده‌ای. او هم عصبانی شد و گفت: نه، نه، چه کسی این حرفها را زده است؟ من الان تکلیفم را روشن می‌کنم. به دارالندوه رفت، اخمهایش را در هم کشید، نگاهی کرد، رو ترش کرد، از حق و حقیقت رو گرداند، استکبار ورزید و گفت این سخنان سحر است. سپس قرآن می‌فرماید: «سَأْضَلِيهِ سَقَرًا»؛ من او را در دوزخ خواهم انداخت. البته این که بگویند قرآن سحر است، خود نوعی اعتراف به عظمت قرآن است. چرا می‌گفتند: سحر است؟ چون کلامی که می‌تواند همه را زمین‌گیر کند، لابد سحر است. پیغمبر سحر می‌کند که همه زمین‌گیر و مجذوب می‌شوند و اشک می‌ریزند. این درست مانند این است که بگویند شما درست است که شاگرد اول شده‌ای ولی تو تقلب کرده بودی، این «تقلب کرده بودی» یک اعترافی است در پوسته انکار. ظاهرش انکار است ولی در بطنش اعتراف است. یعنی من قبول دارم تو اول شده‌ای، ولی اول شدن به خاطر تقلب است؛ یعنی من قبول دارم که کلامت طوری است که همه را مجذوب می‌کند، ولی این به خاطر سحر است. یک اقرار پیچیده در انکار است. «... إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ»^۲ یک اعتراف است. این هم یک کارشناس مشرک. تمام مفسرین و مورخین هم این موضوع را روایت کرده‌اند. آیات قرآن نیز سبب نزولش همین واقعه است.

۳- تحدی قرآن است که در جلسه بعد به آن خواهیم پرداخت.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سؤال: آیا شما مطالب سی‌دی شهادت آب را کاملاً قبول دارید؟ آیا آب خوردن در کاسه‌های آیه نوشته تأثیر دارد؟ یک سی‌دی اخیراً در بازار آمده که نمی‌دانم منظور از این سی‌دی همان سی‌دی هست که من دیدم یا نه؟ در این سی‌دی نشان می‌دهد که یک محقق ژاپنی در مورد آب تحقیق کرده و تأثیر آهنگهای مختلف و دعاهای مختلف و نیایشهای مختلف را بر روی آب آورده است. توجه کنید در این که کلمات قدسی بر روی اشیاء تأثیر دارند، ما دلایل قوی داریم. نمونه‌اش عصای حضرت موسی (ع) است. در داستان عصا در روایات آمده است که علت این که، این عصا معجزات را می‌کرد به خاطر این است که در دست پیامبران بزرگ مثل ابراهیم و شعیب و ... بوده و برکت دست این عبادالله صالحین روی عصا تأثیر گذاشته و این عصا منشأ آثار و برکات شد و همچنین پیراهن یوسف و تربت سیدالشهداء که اصلاً در روایات متواتر ماست که تأثیر دارد. پس همدمی با پاکان و نیکان و کلمات قدسی، فی‌الجمله اثرش پیدا شده است. اما حرفهایی که این آقا زده است درست است یا نه؟ من هم‌ااش را نمی‌گویم که مردود است ولی به طور قطعی می‌گویم که بسیارش مردود است چون سوء استفاده شده است. معمولاً متأسفانه یافته‌های علمی که بعضی از افراد تحقیق می‌کنند، در خلال تحقیقاتشان، اعتقادات خودشان را به مخاطب تزریق می‌کنند. در این سی‌دی آمده که نیایشی که مردم کردند روی آب اثر گذاشته است.

۱- مدّثر آیه ۲۶

۲- مدّثر آیه ۲۴

نیایش مگر کجا بوده؟ در بتکده‌ای بوده است. مگر نیایشهای روبروی بتان در آیین‌های برهمایی‌ها و بودایی‌های ژاپنی، می‌تواند حالت قدسی داشته باشد که روی آب تأثیر بگذارد؟! نتیجه این می‌شود که افراد ضعیف بگویند: پس آنها یک بهره‌ای از حقانیت دارند نکند که آنجا یک خبری هست؟! این اثر بد دارد. یا حتی آمده که بعضی از ترانه‌ها تا آن جا که به کاواکه‌ها و رقاصی‌ها کشانده است که اینها اثر مثبت دارند و... این‌ها چرت است و خیلی‌هایش برای من محرز شده که دروغ است و سوء استفاده است. بعید هم نیست که این را از منابع ما گرفته است بعد هم یک آب و رنگ تحقیق به آن داده و منتشر کرده است. منتهی چون این حرفها خیلی برای آنها جذابیت دارد این‌ها را خیلی زود می‌پذیرند. مردم هم که تلسکوپ و میکروسکوپ ندارند که ببینند که آیا او راست می‌گوید یا نه؟ که دعایی بر آب بخوانند و زیر میکروسکوپ بگذارند که آیا ترکیباتش تغییر کرده است یا نه؟ خیلی دست و بال این حرفها به جایی بند نیست. ما بهتر و بالاترش را در اسلام داریم، تجربه هم شده و در قرآن کریم هم هست. آثارش هم کمتر کسی است که ندیده باشد. ما نیازی به این حرفها نداریم.

چون به دریا می‌توانی راه یافت سوی یک شب‌نم چرا باید شتافت

اینها شب‌نم است، شب‌نم هم نیست.

سؤال: آیا دیدن خواب معصوم و فرستاده معصوم دلیل بر ضعف ایمان است؟

من عرض نکردم که هر کی خواب معصوم می‌بیند ایمانش ضعیف است. بعضی از خوابهای معصومین دلیل بر عمل صالح است. شما یک زیارت عاشورایی می‌خوانید، جزئی از پاداشش این است که خواب خوبی می‌بینید. گاهی وقتها پاداش است و گاهی وقتها زلالی روح است همان چیزی که شهید مطهری اشاره کرده‌اند. گاهی وقتها بعضی از بندگان هستند که خدا می‌بیند که اگر این خواب را نبیند ایمانش از دستش می‌رود. ما نمونه‌هایش را دیدیم که طرف با یک خواب، برگشته است. نمونه‌اش، وقتی فرزندان آدم به پدرشان حضرت آدم (ع) گفتند که چه طوری ما عالم غیب را قبول کنیم که نمی‌بینیم؟ آدم استغاثه کرد. در روایت هست که خداوند خواب و رؤیا را به اولاد آدم هدیه کرد و این هم دلیلی بر عالم غیب است. شما شب خواب می‌بینید، روز، همان خواب اتفاق می‌افتد؛ معلوم می‌شود که یک عالم غیبی وجود دارد. برای این مسائل مادی چیز دیگری هم هست و همین کمک می‌کند به حفظ ایمان شما؛ اما خوشا به حال کسانی که به این هم احتیاج ندارند. عقلشان را به کار انداختند، آنها بالاترین و والاترین انسانها هستند. در واقع منظور این نیست که هر کسی خواب خوب می‌بیند نشانه ضعف ایمان او است برای بعضی‌ها نشانه قوه ایمان است. در این مواقع باید دید که فلسفه و حکمت خواب دیدنش چیست؟ بعضی از خوابها بشارتند، بعضی از خوابها هدایت هستند، بعضی از خوابها انذار و تخویف هستند و طرف را تهدید می‌کنند، بعضی از خوابها خبر از آینده‌اند، بعضی از خوابها خبر از باطن انسانند. مثلاً امروز غیبت کرده و فرد مؤمنی هست، خدا می‌خواهد به او نشان بدهد که کارش اشتباه بوده است، شب خواب می‌بیند که تکه مرداری را دارد می‌جود. خوابها جنبه‌های مختلفی دارند، این که بعضی از خوابها بشارت هستند در روایات و قرآن داریم: «لَهُمُ الْبَشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ...»^۱؛ برای مؤمنان دو تا بشارت است، یکی در دنیا و یکی در آخرت. بشارت در دنیا، رؤیای صالحه است. امیرالمؤمنین (ع) فرمود: خواب نیک یکی از آن دو بشارت است.^۲ و دومی این است که وقتی که می‌خواهند بمیرند فرشتگان خدا می‌گویند: «... اذْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفَ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ»^۳؛ نترسید شما اهل بهشت هستید دارید به بهشت می‌روید، کسی با شما کاری ندارد. موقعی که محشور می‌شوند، «... تَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ...»^۴؛ فرشتگان از آنها

۱- یونس آیه ۶۴

۲- بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۴۵

۳- اعراف آیه ۴۹

۴- انبیاء آیه ۱۰۳

استقبال می‌کنند. «إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ!»؛ در روز قیامت یک عده‌ای هستند که نه تنها از این سر و صداها نمی‌ترسند بلکه خندان هستند. اینها چه کسانی هستند؟ همان کسانی که فرشتگان گفتند که کسی با شما کاری ندارد اصلاً نترسید این داد و فریادها با شما هیچ ارتباطی ندارد. پس بشارت در خواب داریم و هر خواب صالحی نشانه ضعف ایمان نیست.

سؤال: چگونه مطمئن شویم که مؤمن هستیم؟ مطمئن که نمی‌شود شد؛ چون روایت داریم که: **بالاترین خصلت مؤمن این است که هر کسی را که می‌بیند می‌گوید که این از من بهتر است^۱**. اگر آدم صالحی باشد می‌گوید: به خاطر کارهای صالحی که انجام داده است، اگر فاسق باشد مؤمن می‌گوید که از کجا معلوم که این عاقبت بخیر نشود و من عاقبت به شر نشوم؟! این حدیث از امام علی موسی الرضا(ع) است. ایشان برای مؤمن ده نشانه می‌شمارند و بعد می‌گویند: «**الْعَاشِرَةُ وَالْعَاشِرَةُ**»؛ **دهمین خصلت مؤمن و چه دهمی و در ادامه می‌گویند که دهمیش این است که هر کسی را که می‌بیند می‌گوید که این بهتر از من است. امیرالمؤمنین(ع) می‌فرمایند: «... إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُمَسِي وَ لَا يُصْبِحُ إِلَّا وَ نَفْسُهُ ظَنُونٌ عِنْدَهُ»^۲**؛ مؤمن صبح و شام دائماً به نفس خودش شک دارد. آیا من مؤمنم؟ آیا عاقبت به خیر هستم؟ آیا عاقبت اهل بهشت هستم؟ اطمینان ندارد و برای همین همیشه اشکش جاری است. هیچ وقت مطمئن نیست. خدا رحمت کند مرحوم شهید مدنی؛ می‌گفتند که من چندین سال در دو مسئله شک داشتم، یکی این که آیا من واقعاً سیدم یا نسیم نسب ادعایی هست؟ و دومی این که آیا من شهید می‌شوم یا به مرگ خدایی می‌میرم؟ خیلی این سؤال‌ها برای من دغدغه فکری بود یک شب خواب حضرت سیدالشهدا(ع) را دیدم که با عبارت کوتاهی جواب هر دو تا سؤالم را دادند، فرمودند: «**يَا بَنِي أَنْتَ مَقْتُولٌ**»؛ ای فرزند دل‌بندم تو شهید می‌شوی. هم گفتند که تو فرزند ما هستی و هم گفتند که تو شهید می‌شوی. همین هم شد. آیاتی در قرآن است که خیلی تعجب آور است مثلاً این آیه «**فَإِنْ كُنْتَ فِي شكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ...**»؛ ای پیغمبر اگر شک داری از این آیاتی که بر تو نازل کردیم، «**...فَسُئِلَ الَّذِينَ يَتْلُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ...**»؛ برو از آنهایی که قبل از تو اهل کتاب بودند بپرس. این آیه خیلی عجیب است چند ایراد به ذهن انسان می‌رسد: ۱- مگر پیغمبر در قرآن شک دارد و اصلاً می‌شود کسی که جبرئیل بر او نازل شده و ملکه وحی را دیده، روح به او القا شده مگر می‌تواند شک داشته باشد؟ وانگهی ما می‌گوییم که اگر کسی در اصول اعتقادی قرآن شک بکند، مسلمان نیست چه برسد به پیغمبر، از این گذشته اگر پیغمبر شک دارد باید از پایین‌تر از خودش بپرسد، از اهل کتاب بپرسد؟ این آیه، خیلی عجیب است. توجه داشته باشید که این گره‌های کور را فقط امام معصوم و حجت خدا می‌تواند باز بکند. از تناول افکار و اوهام ما بیرون است. به قرآنی امثال این آیات در قرآن، امام می‌فرمایند: تعریض به دیگران است. یکی از روشهای قرآن این است که وقتی می‌خواهد عیبی از مؤمنان را بیان و علاج کند، مؤدبانه مطرح می‌کند. خودمان هم در عرفیاتمان داریم که گاهی وقتی که می‌خواهیم یک آدم محترمی را مورد خطاب قرار بدهیم، یک شخص خویشتاوندی که کمتر با او رودرواسی داریم را مورد خطاب قرار می‌دهیم، منتها تعریض می‌زنیم؛ یعنی این که تو حواست را جمع کن. در فارسی می‌گویند که به در بزن، دیوار تو بشنو. در زبان عربی این طوری که در تفسیرالمیزان دیدم که فکر می‌کنم که از متن روایت است که علامه آورده‌اند می‌گویند: دخترم به تو می‌گویم عروسم تو بشنو. یک نوع کنایه گویی است در واقع خدا می‌خواهد امت اسلام را تکریم کند، نمی‌خواهد بگوید که شما شک دارید این که زشت است. مثلاً در سوره جمعه نگاه کنید: صدای ساز و آواز دحیه کلبی

۱- انبیاء آیه ۱۰۱

۲- بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۳۶ «... لَا يَرَى أَحَدًا إِلَّا قَالَ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي...»

۳- همان

۴- بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۷۸

۵- یونس آیه ۹۴

۶- همان

آمد پیغمبر را در حال نماز جمعه رها کردند و دویدند که جنس بخرند ده نفر پای خطبه حضرت ماندند. خیلی صحنه زشتی بود سوره جمعه در این رابطه نازل شد. در اول سوره می گوید که: همه عالم دارند تسبیح خدا را می گویند بدین معنا که اگر شما تسبیح خدا را نگویند قرار نیست که به جایی بریخورد. بعد می گوید: «وَآخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ...»^۱؛ حواستان باشد که یک کسانی هستند که اگر شما بار رسالت را درست به دوش نکشید خدا این پرچم افتخار را می گیرد و به آنها می دهد. این هم کمی بوی تهدید می دهد. بعد هم توپ و تشر به اهل کتاب می زند. «قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ...»^۲؛ یعنی حواستان باشد شما مثل یهودیها نشوید آنها همین کار را کردند همین استخفافها را به احکام خدا ورزیدند. «مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ...»^۳؛ به آنها حکم خدا داده شد اما شدند مثل الاغی که کتاب بارش است. به احکام خدا عمل نکردند به جز عده کمی از آنها و به این سرنوشت دچار شدند. شما هم حواستان باشد. در آخر هم خیلی با آرامش وارد این موضوع می شود. بدون این که خیلی تند و تیز مطرح کند و در ادامه با احترام و لفظ ایمن خطاب می کند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ...»^۴؛ در اینجا می گوید که تجارت را رها کنید و بعد برای این که بگوید یک عده ای این کار را کرده اند و با این که اکثریت بودند از حالت خطاب بیرون می آورد. در ابتدا می گوید شما شما شما، تا این که به اصل مطلب می رسد می گوید: «وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً...»^۵؛ وقتی تجارتی را ببینند، (در این جا نمی گوید که وقتی که ببینید. با این که همین مخاطبها بودند که این کار را کردند) «وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً...»؛ وقتی صدای تجارت یا لهوی را می شنوند ناگهان پراکنده می شوند و به طرفش می روند. در همین حد بیشتر نگفته است و این ادب قرآن است. امام می گویند این مثل همین است که می گویی که به تو دخترم می گویم عروسم تو بشنو. چون معمولاً عروس تازه می آید در خانه و خاطرش عزیز است و بعضی وظایف هم دارد که گاهی وقتها انجام نمی دهد. باید داماد و مادر شوهر برای جارو کردن با هم دعوا کنند که عروس متوجه بشود، عروس هم می گوید که حالا شما دو تا با هم دعوا نکنید یک روز تو جارو کن روز بعد آن یکی جارو کند. بعضی ها این کنایه ها را نمی فهمند که امامان معصوم (ع) باید این را بگویند.

اعجاز برای انبیا ضروری است و معجزه طریق فهم و یقین برای همگان است؛ یعنی همگان معجزه را می فهمند. این دیگر برهان اسد اخصر نیست که کسی بگوید من نفهمیدم و این فلسفی بود. روش فلسفی و علمی نیست بلکه روش همگانی است. قرآن هم می فرماید: «بَيِّنَاتٍ»؛ یعنی دلیل روشن.

دومین نکته این است که مردم حق درخواست معجزه دارند و قرآن هم انکار نکرده بلکه اثبات کرده است.

سومین نکته این است که همه انبیا متناسب با وسعت دعوتشان اعجاز داشتند. معجزاتی در قرآن کریم هست که به آن تصریح شده است. مثل تصریح به معجزات حضرت موسی (ع) که قرآن می فرماید: «... فِي تِسْعِ آيَاتٍ...»؛ نه معجزه بوده است. و همین طور معجزات حضرت عیسی (ع) که در سوره مائده آمده است و معجزات حضرت صالح (ع) که در چندین سوره ذکر شده است. قرآن بر روی ید بیضاء و عصا در میان معجزات حضرت موسی (ع) بیشتر تأکید کرده است (ید بیضاء همان دست نورانی می باشد) و هفت مورد دیگر، عذابهای مقطعی فرعونیان است. «فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالدَّمَ آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ»^۶، این ها معجزاتی بودند که به دعای حضرت

۱- جمعه آیه ۳

۲- جمعه آیه ۶

۳- جمعه آیه ۵

۴- جمعه آیه ۹

۵- جمعه آیه ۱۱

۶- نمل آیه ۱۲

۷- اعراف آیه ۱۳۳

موسی(ع) اتفاق افتاد. از جمله معجزات حضرت عیسی(ع)، احیای مردگان بود، اموات را زنده می‌کرد که در سُوری از قرآن آمده و همچنین ساختن مرغ با گل، بعد هم به آن می‌دمید مرغ زنده می‌شد و پرواز می‌کرد و همچنین شفای اکمه یعنی کسانی که کور مادر زاد هستند و یکی دیگر از معجزاتش مائده آسمانی بود که در سوره مائده آمده است. و معجزه حضرت صالح که در چندین جای قرآن آمده است و آن هم بیرون آمدن شتر از دل کوه می‌باشد که به آن ناقه صالح می‌گویند که در قرآن با نام **ناقه‌الله**^۱ یاد شده است.

اعجاز پیغمبر اسلام: قرآن مهمترین اعجاز پیغمبر است. شاید برای شما سؤال پیش بیاید که چه چیز این قرآن معجزه است؟ بعضی‌ها فکر کرده‌اند که فقط سبک بیان معجزه است و بعضی از بیانات خیلی قشنگ است خیلی جامع و کوتاه و در عین حال پر مغز است. انسان وقتی کلام را می‌شنود هر چی فکر می‌کند می‌بیند که شاعر از کلمات عادی استفاده کرده ولی یک چیزی را گفته که انسان بالاتر از آن را نمی‌تواند تصور کند زیرا در اوج زیبایی است. اما در واقع این است که قرآن فقط در سبک بیان و اسطوره بیانی اعجاز نیست، بلکه در هر امری که قرآن متعرض شده است، اعجاز است. پس اعجاز قرآن یکی در روش بیان است که این ظاهر قرآن است.

سخنان چهار قسم هستند: ۱- سخنانی که بسیار زیبا هستند و خیلی هم عمیق هستند؛ مثل قرآن و بیانات نورانی **معصومین(ع)**. ۲- سخنانی که ظاهر زیبا دارند ولی باطن ندارند و تهی هستند، مثلاً یک زمانی مردم فکر می‌کردند که کره زمین را روی آب گذاشتند. شاعر هم می‌گوید:

آنکه گوید که بر آب نهادست جهان نشنوا ای خواجه که چون در نگری بر باد است

۳- سخنانی هستند که ظاهری ندارد اما پرمحتوا است؛ مثل بعضی از پیران که با گوشت و خونشان چیزی را تجربه کرده‌اند اما بلد نیستند درست بگویند. مثلاً عبارات قدیمی به کار می‌برد و جوان به او می‌خندد. ۴- سخنانی که نه ظاهری دارند نه باطنی؛ که این بدترین و زشتترین و سخیف‌ترین سخنان است مثلاً در یکی از سخنان علی محمد باب (رئیس بابیهها) این است که، شیر خر نخورید، تخم مرغ را به هم نزنید و... یک مشت حرفهای مفتی که باید گفت که این آقا دماغش مشکل داشته است و همین طور آقای **عبدالحسین بهاء**، در کتاب **البیان** می‌گوید من الهی هستم که شریکی ندارد و از آسمان آمده‌ام و رفته‌ام در پوست بشر و به زودی دوباره از پوست بشر درمی‌آیم و به بالا می‌روم و... به قول یکی از آقایان: خدای قرن اتم. شعر هم گفته است. دومین نکته قرآن، غیب‌گویی است و از عجایب قرآن است (که به این هم اشاره می‌کنیم) سومین اعجاز قرآن، شگفتی‌های علمی است (وقتی می‌گوییم علمی منظورمان یک علم خاص و علوم مادی است مثل شیمی، فیزیک، جامع‌شناسی، اخترشناسی و... وگرنه اعجاز قرآن را می‌شود در یک کلمه خلاصه کرد و بگوییم که تمامش معجزه علمی است. چون زیبا سخن گفتن، علم می‌خواهد؛ غیب‌گویی، علم می‌خواهد؛ انسان سازی، علم می‌خواهد؛ فرهنگ سازی، علم فرهنگ سازی می‌خواهد؛ ارائه بهترین مکتب اخلاقی، علم اخلاق می‌خواهد؛ تاریخ گفتن، علم تاریخ می‌خواهد؛ همان طور که قرآن می‌گوید: **«...أَنزَلَ بِعِلْمِ اللَّهِ...»**^۲؛ قرآن به علم خدا نازل شده. پس در یک کلمه بگوییم که قرآن اعجاز علمی است. اگر علم را به معنای عام بگوییم قرآن یک معجزه بیشتر ندارد که همان معجزه علمی است. و اگر علم را به معنای خاص بگوییم و منظورمان علوم مادی باشد، اعجاز علمی یکی از ابعاد اعجاز قرآن کریم می‌شود.

یکی دیگر از ابعاد اعجاز در قانون‌گذاری و تربیت انسان است (که این بحث بسیار مهمی است) اما به اعتقاد من زیباترین جلوه جمیل قرآن که در عصر ما ظاهر شده و مردم دوران ما خوب می‌توانند بفهمند، بعد اعجاز علمی قرآن است. چون زمان پیغمبر مردم عربستان به دلایل خیلی روشن به زبان عربی مسلط بودند، تاریخ‌نویسان، مستشرقین و محققین فرهنگ عرب، همه اجماع دارند که عربهای بدوی فقط در یک مسئله بسیار قوی بودند و آن هم در فهم لطایف و ظرافتهای ادبیات عرب بود؛ یعنی وقتی که قرآن خوانده می‌شد همه عظمت و زیبایی قرآن را حس می‌کردند. حتی در روایت است که سران

۱- اعراف آیه ۷۳ و هود آیه ۶۴

۲- هود آیه ۱۴

شرک در پرده‌های کعبه مخفی می‌شدند، در ضمن این که کسی آنها را نمی‌بیند و ملامت نمی‌کند شب هنگام که پیغمبر قرآن می‌خواند لذت ببرند، چند بار هم با همدیگر برخورد کردند و همدیگر را سرزنش کردند و دوباره عهد کردند که دیگر کسی نیاید. فردا که می‌شد هر کدام، فکر می‌کرد که بقیه نمی‌آیند و می‌رفت برای استماع قرآن. دوباره همدیگر را می‌دیدند این بار قسم خوردند که دیگر نیایند. این نشانه آن است که اینها واقعاً زیبایی بیان قرآن را می‌فهمیدند. / بن‌سکیت هم از امام رضا (ع) روایت کرده که: معجزه هر پیغمبری متناسب با فهم مردم زمان عصر خودش بود؛ بعد امام در ادامه می‌فرمایند که در عصر پیامبر اسلام سخنوری خیلی پیش رفت کرده بود و به خاطر همین است که معجزه پیامبر اسلام، معجزه کلامی بود. اما قرآن در عصر ما یک هدیه هم برای ما دارد، به ما هم سهم داده، ما که در آن زمان نبودیم، آن هم اعجاز علمی قرآن است. اینجا یک غوغاییست. توجه به اعجاز علمی قرآن و عجایی که در عصر حاضر ما دارد یکی یکی از قرآن کشف می‌شود. خیلی عجیب است! من هم از شگفتیهای قرآن تعجب می‌کنم و هم از غفلت مسلمین به خصوص مسئولین فرهنگی، که چقدر غفلت آنها را گرفته است که نمی‌آیند این مسائل را در جهان فریاد بزنند و اعلام کنند که این سند حقانیت، کتاب ماست.

روش بیان: قرآن، در روش بیان، معجزه است. قرآن دو تا بُعد دارد که یکی زیبایی محتوی و دیگری زیبایی شکل گفتار است که دومی خیلی مهم است، نوع حرفی که در جمله به کار می‌برید در زیبا کردن آن مؤثر است، که اگر یک کلمه دیگری جای آن بنشیند هرگز آن اثر را نخواهد داشت. بنابراین شما در ترجمه می‌توانید غنای محتوایی را از ترجمه عبور بدهید و لی غناهای لفظی و الفاظ در صافی ترجمه رد نمی‌شود؛ مثلاً اگر به یک انگلیسی زبان و یا عرب زبان بگویید که ما شاعری به نام حافظ داریم، خیلی غزلیات نغزی گفته است، طرف مقابل می‌گوید که می‌شود که یکی از این غزلیات را برای ما بخوانید؟ شما بعد از کلی تعریف کردن، به فارسی شعری را می‌خوانید:

شاه شمشاد قدان خسرو شیرین دهنان که به مژگان شکند قلب همه صدف شکنان
پیر پیمانه کش من که روانش خوش باد گفت پرهیز کن از صحبت پیمان شکنان

بعد از این که خواندید می‌گوید که ما نفهمیدیم که چه گفتی، برایمان ترجمه کن. در ترجمه تمام کلمات به هم می‌خورد، یا مثلاً در ادبیات فارسی، وقتی می‌خواهد شکل چهره محبوبش را وصف کند، می‌گوید: طاق ابرو، اگر شما بخواهید همین را به عربی برگردانید در نزد عرب مفهومی ندارد، طاق یعنی سقف، سقف یعنی چه؟ ما انواع ابرو داریم. یا مثلاً ابروی کمان، این که از غول بیابانی هم بدتر است. با ترجمه نمی‌توان شیرینیهای یک زبان را فهماند. ترجمه غنای محتوی را رد می‌کند تازه آن هم نه همه‌اش را، اما لفظ را خیر.

شعر مولوی به زبان انگلیسی ترجمه شده، قرآن ترجمه شده و بعد از آن مثنوی پرفروشترین کتابها در کشور آمریکا است. با این که خیلی از زیباییها و حلاوتهايش به خاطر ترجمه از بین رفته است. اگر کسی بخواهد بفهمد که قرآن در بیان چه کرده است، باید سیدرضی بشود، باید سیدمرتضی بشود؛ آنها هستند که می‌فهمند وقتی قرآن می‌گوید: «**وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ**»^۱ یعنی چه؟

اعجاز بیانی قرآن به یکی و دو تا نیست. امام صادق (ع) می‌فرمایند: به خدا سوگند در این قرآن آیه‌ای است که اگر بر مردگان بخوانید زنده می‌شوند، آیه‌ای در این قرآن است که اگر بر کوه بخوانید کوه از جایش حرکت می‌کند. اگر بر زمین بخوانید زمین شقه می‌شود و این تفسیر آیه‌ای از سوره رعد که می‌فرماید: «**وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلِمَةٌ بِهِ الْمَوْتُ...**»^۲. این قرآنی که مردگان با آن سخن می‌گویند، زمین با خواندن قرآن شکاف می‌خورد، کوهها به حرکت درمی‌آیند. قرآن بر روی ذهن کودکان و حتی بر ذهن جنین هم اثر می‌گذارد. وقتی من عجایب بی نظیر سیدمحمد طباطبایی علم‌الهدی را دیدم (که این روزها کمتر اسمش در میان ماست) در سن پنج سالگی،

۱- بقره آیه ۱۷۹

۲- رعد آیه ۳۱

بسیار شگفت‌زده شدم. به پدرش گفتم: چه کردید که خدا این فرزند را به شما داد؟ گفت که یکی از عمده کارهایم این بود که زمانی که مادرش در ماه سوم حملش بود هر روز سه جزء قرآن را با هم می‌خواندیم. قرآن روی جنین اثر گذاشت. در کتاب داستانهای شگفت شهید دستغیب، ایشان بیان می‌کنند که شخصی می‌آید خدمت عالم بزرگوار و می‌گوید: امسال در ده ما خشکسالی شده است، چشمه ما خشکیده است، دعا یا ذکر یی به ما بدهید که ما صاحب چشمه بشویم. این عالم بزرگوار و پرهیزگار روی پاره‌ای کاغذ می‌نویسد: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ حَشْيَةِ اللَّهِ...»؛ اگر قرآن را بر کوهی نازل می‌کردیم از خشیت خدا و عظمت او شقه می‌شد. این کاغذ را به مرد می‌دهد و می‌گوید این را ببرید و بالای کوه بگذارید. فردا ببینید چه اتفاقی می‌افتد؟! فردا که می‌آیند می‌بینند که کوه شقه شده و چشمه از آن جاری شده است. این نیست که بگوییم فقط بیان قرآن به سبکی است که کسی نمی‌تواند مثل آن را بیاورد، بحث فراتر از این است.

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه مطالب:

آفت دوم در حوزه اول :

غلبه خیال و توهم : - «وَلَقَدْ رَأَوْا بِالْأَفْقِ الْمُبِينِ» (تکویر آیه ۲۳)

- «أَقْتَمَارُونَ عَلَى مَا يَرَى» (نجم آیه ۱۲)

مراد آیات نسبت دهنده شک در وحی توسط پیامبر چیست؟ - «فَإِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَسْئَلِ الَّذِينَ يُقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ...» (یونس آیه ۹۴)

- مگر پیامبر به وحی الهی شک دارد؟ جواب: این سخن در واقع خطاب به غیر پیامبر است.

حوزه دوم : آفت فراموشی؛ فراموشی در انبیاء نیست: «سَتَقُرُّكَ فَلَا تَنْسَى» (اعلی-۶)

- دعای پیامبر در حق علی(ع) برای فراموش نکردن.

- فراموشی در امور روزمره داشته‌اند (فراموش کردن اسم اباذر).

ضرورت اعجاز برای انبیاء: ۱- معجزه طریق فهم و یقین برای همگان ۲- حق درخواست معجزه از سوی مردم ۳- تمام انبیاء دارای اعجاز بوده‌اند.

تصریح به معجزات موسی، عیسی و صالح در قرآن:

موسی: ید بیضا، عصا، عذابهای مقطعی فرعونیان.

عیسی: احیاء اموات، ساختن مرغ با گل، شفای کور و بیماران، مائده آسمانی.

صالح: بیرون آوردن شتر از دل کوه.

معجزات موسی(ع): اعراف(۱۰۶ الی ۱۰۹)، طه(۶۹ و ۷۰)، شعراء(۳۰ الی ۳۳).

معجزات عیسی(ع): مائده(۱۱۰)، آل عمران(۴۹)

معجزات صالح: هود(۶۴)، قمر(۲۷)، اعراف(۷۲)

اعجاز پیامبر ← قرآن، مهم ترین

«عصر حاضر ضرورت توجه

ووجه اعجاز قرآن: ۱- روش بیان ۲- غیب‌گویی ۳- شگفتیهای علمی ۴- قانونگذاری، تربیت انسان و ...

به اعجاز علمی قرآن»

معجزه چیست : - خرق عادت - خرق قوانین عالم

نکته : معجزه خرق عادت است نه قانون.

← قوانین ثابت عالم ← تقدیر الهی ← با هیچ چیز شکسته نمی‌شود.

در اعجاز تفاوت روش وجود دارد:

مثال، ایجاد روشنایی: روش ساده ← با شیء سوزنده روش سریعتر ← با برق

اعجاز: - معنای لغوی و اصطلاحی

- اعجاز ظاهرین ترین دلیل (قابل فهم برای عموم)

- برای اندیشمندان و حکماء محتوای دعوت نیز میتواند دلیل حقانیت پیامبر باشد.

- نمونه هایی از این دست (گفتار تولستوی - شکسپیر و ...) - قرآن معجزه جاوید.

راههای تشخیص اعجاز قرآن: ۱- توان علمی ۲- نظر خبرگان ۳- تحدی

۱- توان علمی: قدرت درک لطائف بیانی یا محتوایی قرآن کریم. (نمونه ها)

۲- پذیرش نظر کارشناسان موافق و مخالف در مورد عظمت قرآن. (نمونه ها)

۳- تحدی (با وجود شرایط تحدی) ← دلیل اعجاز قرآن.

الف- در تحدی قرآن منحصر بفرد است. ب- هیچ کس نتوانسته جواب آن را بدهد. ج- موارد تحدی قرآن.

زمینه های اعجاز: ۱- اعجاز بیانی: (راه فهم اعجاز بیانی تسلط به لغت یک زبان است) ← از طریق ترجمه ممکن نیست. ۲- اعجاز علمی: مراد

علوم طبیعی است (اقوال دانشمندان علوم مختلف). **نمونه های آیات علمی قرآن:** الف- آیات مربوط به سلیمان و هدهد. ب- «وَالشَّمْسُ تَجْرِي

لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا» (یس آیه ۳۸) ج- قانون زوجیت.

۳- اعجاز در تاریخ: تاریخ سبأ و اقوام دیگر که آثار آنان پیدا شده (آثار کشتی نوح).

۴- اعجاز در غیب گویی. ۵- اعجاز اصلی قرآن ← اعجاز در انسان سازی ← رساندن انسان به مقصد اصلی هستی.

التماس دعا